

«انا اعطیناک الکوثر»

عنوان بحث: «اَنَا»: «ما هیچیم و هر چه هست تویی.»

برخی مفسرین گفته اند تعبیر «اَنَا - ما» برای نشان دادن جلالت شأن فاعل به کار رفته است. جلالت شأن در تعبیری که ما به کار می بریم به معنای احترام گذاشتن است. مثلاً می گوئیم: «ما گفتیم» «ما چنین کردیم» یا به مخاطب گفته می شود «شما چنین کردید» حال می گوئیم اگر «اَنَا» برای جلالت شأن است آیا در تعبیری چون «انی انا الله»^۱ به جلالت شأن اشاره و توجهی نشده است؟

به عبارتی دیگر آیا کاربرد ضمیر ما در «اَنَا» فقط به لحاظ ادبی و لغوی نشانگر جلالت شأن است یا این جلالت شأن مربوط به معنا و حقیقتی است که در این کلمه نهفته است؟ اهل ادب «اَنَا» را تشرف و عظمت بخشیدن و جلالت معنا می کنند ولی در نگاه عرفانی به این واژه باید به معنای آن توجه داشت که این جلالت شأن به حقیقتی اشاره می کند که همه چیز است و همه هستی اوست. چنانکه حضرت امام رحمه الله می فرمایند: «ما هیچیم و هر چه هست تویی.»^۲

«اَنَا» می تواند برای متوجه کردن مخاطب به کارگزاران و عوامل واسطه ای باشد که اوامر الهی را تحقق می بخشند.

از معنای مادی کارگزار چنین تصور می شود که به عنوان مثال امیری به وزرا و کارگزاران خود امر می کند که کاری را انجام دهند و آن کار را به آنها محول می کند. این تصور درباره خداوند به طور مطلق باطل است چرا که رابطه خدا به عنوان حقیقت وجود نسبت به موجودات چنین است که هر جا موجودی هست حقیقت وجود آن جاست و هر موجودی به اندازه ظرف وجودی خود از حقیقت وجود بهره دارد.

بنابراین، وجود کارگزاران به این معنا نیست که حقیقت وجود، کار را به غیر خود واگذار کرده است و کارگزاران غیر او هستند، بلکه کارگزاران ظهور و تجلی او هستند. از این جهت فاعل حقیقی اوست و تصور شریک و شرکت در این مورد باطل است.

حضرت امام رحمه الله در ذیل «اَنَا» در سوره مبارکه قدر می فرمایند: «علماء ظاهر در این مقامات گویند از این قبیل: یا هامان ابن لی صرحا (ای هامان از برای من قصری بنا کن - غافر / ۳۶) مجاز است. نسبت تنزل مثلا به حق تعالی از باب آن است که ذات مقدس سبب تنزیل و آمر آن است یا آن که تنزیل نسبت به حق حقیقت است و چون روح الامین واسطه است به او نسبت دهند مجازا و این برای آن است که نسبت فعل حق به خلق را چون نسبت فعل خلق به خلق انگاشته اند. پس مأموریت جبرئیل و عزرائیل را از حق تعالی چون مأموریت هامان از فرعون و بناها و معمارها از هامان دانند و این مقیاس است بس باطل و مع الفارق.

به عبارت دیگر تمام دار تحقق فانی در حق، ذاتا، صفتا و فعلا هستند. زیرا که اگر موجودی از موجودات در یکی از شؤون ذاتیه استقلال داشته باشد چه در هویت وجودیه و چه در شؤون آن از حدود بقعه امکان خارج شود و به وجوب ذاتی مبدل گردد و این واضح البطلان است.^۳

در واقع نام بردن از کارگزاران یا اشاره به ایشان با ضمیر جمع به منظور معطوف کردن توجهات از کثرات به وحدت است یعنی منصرف کردن توجه از حقیقت جمع کارگزاران به سوی خداوند متعال. چنانکه در آیات دیگر نیز داریم «ربنا الذی اعطی کل شیء»^۴ یا «والذی هو یطعمنی و یسقین و انا مرضت فهو یشفین»^۵ در ظاهر دارو شفا می دهد و آب سیراب می کند ولی در این آیات شریفه این امور به خداوند نسبت داده شده است بنابراین نقش کارگزاران نشان دادن چگونگی بازگشت کثرت به وحدت است.

حضرت امام در این خصوص می فرمایند: «پس آثار و افعال کمالیه را به همان نسبت که به خلق نسبت دهند به همان نسبت به حق نیز نسبت توان داد، بدون آنکه مجاز در هیچ طرف باشد. و این در نظر وحدت و کثرت و جمع بین الامرین محقق گردد. بلی، کسی که در کثرت محض واقع است و از وحدت محجوب است فعل را به خلق نسبت دهد و از حق غافل شود چون ما محجوبان. و کسی که وحدت در قلبش جلوه کند از خلق محجوب شود و همه افعال را به حق نسبت دهد و عارف محقق جمع بین وحدت و کثرت کند در عین حال که فعل را به حق نسبت می دهد بی شائبه مجاز به خلق نسبت دهد.»^۶

بنابراین تعبیر «اَنَا» از یک نظر به این معنا است که خدای متعال جلالت و عظمت خود را نشان داده می فرماید: من اصل و حقیقت همه چیز هستم و از جهت دیگر نشان می دهد که حقیقت همه کثرتها (کارگزاران) به وحدت باز می گردد.

باید توجه داشت که در این معنا نباید «ما» را به مفهوم مجموع بودن در نظر بگیریم. به بیان دیگر واژه «اَنَا - ما» معنای تجلی را روشن می سازد و برای بیان چگونگی تنزیل است که بر مبنای تجلی است.

تجلی به این معنا است که اصل در جای خود محفوظ بوده، در مراتب مختلف جلوه هایی از خود را به ظهور می رساند. بدون این که جایگاه و مقام اصل، دچار نقص و محدودیت شود.

حال از آن جا که تجلی در مراتب مختلف تحقق پیدا کرده است. خداوند کار را به کارگزارانش نسبت داده و ضمیر جمع آورده است. به عبارتی تنزیل که عبارت باشد از ظهور جلوه های گوناگون در مراتب مختلف، فلسفه کاربرد ضمیر «اَنَا» است.

مانند علم ما انسان ها که ابتدا در ذهن مطلبی را تصور می کنیم و به آن عالم می شویم بعد توسط دست و انگشتان و عواملی دیگر مانند کاغذ و قلم و... آنرا مکتوب می نمائیم. آنچه مکتوب شده همانی است که در ذهن ما بوده است و چیزی از آن

کاسته نشده است ولی به واسطه عواملی مراتب مختلف را طی نموده و تنزل کرده، تابه حد مکتوب رسیده است.

تعبیر «ما» در آیه شریفه می تواند برای بیان جلالت شأن مفعول باشد یعنی، کوثر چنان عظمت و جلالتی دارد که خداوند آن را با شأن «اَنَا» که به معنای نسبت دادن همه چیز و بازگشت همه کثرات به ذات اقدس الهی است محقق فرموده .

البته همه چیز منتسب به خداست. لکن همه چیز کوثر نیست. درواقع خداوند همه شئون و عوامل را برای تحقق این عطیه به کار گرفته و گویی با همه مظاهره اسماء و صفاتش تجلی فرموده است .

تعبیر انا در مورد تحقق اموری دیگر نیز به کار رفته است چون نزول قرآن «انانحن نزلنا الذكر و انا له لحافظون»^۷ و ارسال پیامبر مکرم اسلام (صلی الله علیه و اله وسلم) «انا ارسلناک بالحق بشیرا و نذیرا»^۸ که در این مورد نیز می تواند همین معنا و مفهوم را در برگیرد .

ضمیر «اَنَا- ما» بیانگر نوعی ارتباط و اتحاد محکم میان اعطاء و نازل کننده با عطیه و نازل شونده است. با توجه به این که نزول همراه با نقص است و آنچه نازل می شود از ذات باری تعالی است که مبری از هر نقص و کاستی است می توان گفت: خداوند از خود با ضمیر جمع یاد فرموده تا جنبه نقص به غیر او که محدودیت فاعل های دیگر است نسبت داده شود و جنبه کمال به ذات اقدسش منسوب گردد .

پی نوشت:

(۱) سوره طه، آیه ۱۴

(۲) صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۱۶

۳) آداب الصلاه، امام خمینی، ص ۳۱۹

۴) سوره طه، آیه ۵۰

۵) سوره شعراء، آیه ۷۹-۸۰

۶) آداب الصلاه، امام خمینی، ص ۳۲۰

۷) سوره حجر، آیه ۹

۸) سوره بقره، آیه ۱۱۹

عنوان بحث: اعطینا: بازگشت همه ی کثرتها به وحدت

گفتیم که ضمیر «اَنَا» به این معناست که درواقع او، خدای عزوجل، همه چیز است. براین اساس جلالت شأن «اعطینا» به این است که از ناحیه خداوند عالمیان صادر می شود و آن عظمت مطلق این عطیه را عنایت می کند .

کثراتی که در مسیر تحقق این عطیه مشاهده می شود نباید باعث شود که توجه به غیر خدا حاصل شود. زیرا، کارگزاران در امر تأثیر و ایجاد شریک نیستند .

بلکه، فاعل حقیقی خداوند جل و علا است که این عطیه را تحقق می بخشد. از این رو در نظر به کثرت کارگزاران و نقش فاعلیت آنها باید با بینش توحیدی بنگریم و کاربرد ضمیر «اَنَا» برای بیان این حقیقت توحیدی است .

یعنی، با برگشت دادن کثرت به وحدت در خصوص عطیه ای که مفعول واقع شده است. این عطیه از خداست و عظمت فوق العاده ای دارد که خداوند از آن به کوثر تعبیر کرده چرا که حق تعالی، منشا همه خیرات است و فاعل حقیقتی در تحقق همه امور هم اوست. بنابراین، عطیه ای که از جانب او می باشد در واقع کوثر یا همه خیرات است .

تعبیر «انا اعطینا» در واقع خود دلیلی است بر این که در این تعبیر هم جلالت شأن فاعل و هم نقش کارگزاران مورد نظر بوده است زیرا، با آن که در ظاهر این کوثر از مجرای کارگزاران تحقق پیدا می کند خداوند آن را به خود نسبت می دهد یعنی، این کثرت را به خود برمی گرداند.

و گفته شد که همه چیز از او سر می زند و او همه چیز است بنابراین، هر کمالی را باید در او سراغ گرفت. «ما اصابک من حسنة فمن ا.....و ما اصابک من سيئه فمن نفسک»^۱

اعطا هر چیزی به معنای جابه جایی آن شیء از ملکیت کسی به ملکیت دیگری است با تفویض اختیار نسبت به آن شیء.^۲ و دریافت کننده عطیه به هر نحوی که می خواهد در عطیه تصرف می کند.

در مورد اعطای الهی باید دانست اعطا کردن چیزی از جانب خداوند به معنی خروج عطیه از مالکیت خدا و سلب اختیار از حق تعالی نسبت به آن نیست. در روایت است از امام هادی (علیه السلام) که: «بدان که هنگامی که او در آسمان دنیاست همان گونه است که بر عرش جای دارد و همه چیز در برابر قدرت و مالکیت و احاطه او یکسان است.»^۳

و خدای تعالی می فرماید: «قل الحمد لله لم يتخذ ولدا ولم يكن له شريك في الملك»^۴

در مورد اعطای الهی مالکیت حقیقی مد نظر است نه مالکیت اعتباری، که خدایتعالی در دنیا به انسانها بخشیده است. «و الله يؤتي ملكه من يشاء و الله واسع علیم.»^۵

و اما در مورد مالکیت پیامبر (صلی الله علیه و اله وسلم) نسبت به عطیه کوثر باید گفت: عطا در این جا به صورت جلوه و تجلی ظهور یافته و می دانیم که در تجلی از اصل و حقیقت متجلی چیزی جدا و کم نمی شود. توجه به این نکته برای کنار زدن تصورات مادی راجع به عطیه الهی ضروری می باشد.

پی نوشت:

(۱) سوره نساء ، آیه ۷۹

(۲) اعطاء بر دو قسم است بخشیدن به نحو تملیک و به غیر تملیک به معنای اباحه ی تصرف. مجمع البیان، ج ۲۷، ص ۳۰۹

(۳) اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۰، کتاب التوحید

(۴) سوره اسری، آیه ۱۱۱

(۵) سوره بقره، آیه ۲۴۷

عنوان بحث: «ک»: خطابی عام به حقیقت انسان

آنچه از آیات و روایات برمی آید آن است که انسان در جان خود با حقیقت وجود در ارتباط بوده و همه انسانها با آن حقیقت پیوند دارند. چنانچه می فرماید: «نفخت فيه من روحي»^۱ که مراد از روح خدا را نفس انسانیت دانسته اند.^۲ همچنین روایاتی چون: «من عرف نفسه فقد عرف ربه»^۳ و «فَسُبْحَانَكَ مَلَأْتَ كُلَّ شَيْءٍ وَ بَايَنْتَ كُلَّ شَيْءٍ فَأَنْتَ الَّذِي لَا يَفْقِدُكَ شَيْءٌ - خدایا تو که از هر عیب و نقصی منزهی، از سویی وجود تمام مخلوقات را پُر کرده ای و از سویی دیگر با تمام مخلوقات متفاوتی؛ فقط تو هستی که هیچ موجودی تو را گم نمی کند و از خود جدا نمی بیند»^۴ می تواند ناظر به همین معنا باشد.

از طرفی وجود مقدس پیامبر مکرم اسلام (صلی الله علیه و اله وسلم) انسان کامل و حقیقت انسان است و تحقق تمام نفوس انسانی به وساطت فیض ایشان است که او، اولین نوری است که خلق شد. (اول ما خلق ا..نوری)^۵

و فرمود: «همانا خدا بود و هیچ بنده ای نبود سپس پدیده و مکان را آفرید و نور الانوار را آفرید که همه نورها از او نور گرفت و از نور خود که همه نورها از آن نور یافت در آن (نور الانوار) جاری ساخت و آن نوری است که محمد و علی را از آن آفرید. سپس محمد و علی دو نور نخستین بودند. زیرا پیش از آنها چیزی پدید نیامده بود و آن دو همواره پاک و پاکیزه در صلبهای پاک جاری بودند تا آن که در پاکترین آنها یعنی عبدالله و ابوطالب از یکدیگر جدا گشتند.»^۶

از این رو همه انسانها از رشحات این حقیقت در وجود خود برخوردارند و به حکم این حقیقت مشترک است که می توان گفت: همه انسانها مخاطب کلام الهی هستند. «و ما هو الا ذکر للعالمین.»^۷

بنابراین همه نفوس بشری در برخورداری از نعمت عظمای کوثر شریک بوده باید از این بشارت آگاه شده، بدانند که می توانند در رجوع به اصل خود به حقیقت انسان در همه ابعادش دست یابند که رجوع به وجود مادی رسول اکرم (صلی الله علیه و اله وسلم) وجه مادی این بازگشت است.

در روایت است که حضرت باقر (علیه السلام) فرمود: «اگر کسی شبها را به عبادت قیام کند و روزها را روزه بگیرد و تمام مالش را تصدق دهد و در تمام عمر حج به جا آورد و شناسند ولایت ولی الله را تا موالات او کند و جمیع اعمالش به دلالت او باشد برای او پیش خداوند ثوابی نیست و او از اهل ایمان نیست.»^۸

به عبارت دیگر، تعبیر «کاف» خطاب اولاً و بالذات به حقیقت انسان اشاره دارد و این منافات با مقامات این حقیقت در مراتب مختلف ندارد که وجود مادی پیامبر مکرم اسلام (صلی الله علیه و اله وسلم) مرتبه ای از این مقامات است که باید در سلوک انسانی به حقیقت خود بازگشت کند و هم واسطه ارشاد دیگران در این سلوک باشد. «قل انا بشر مثلكم یوحی الی انا الهکم اله واحد فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل صالحاً و لا یشرك بعباده ربه احداً»^۹

چنانکه در مورد قرآن کریم نیز می فرماید: «ذالک الکتاب لا ریب فیہ...»^{۱۰} که مراد از تعبیر ذلک (اشاره به دور) اشاره به حقیقت قرآن است که از تیررس فهم و درک ما دور است و منشأ همه برکات و منشاء نزول صورت کتبی و مادی آن است که برای ما نیز تا حدی قابل درک است صاحب المیزان می فرماید: «چنانکه خداوند هم بعید است و هم قریب و هم عالی است و هم دانی. کلام او نیز چنین است.»^{۱۱}

باید توجه نمود که انحصار تعبیر خطاب و نیز کوثر به پیامبر (صلی الله علیه و اله وسلم) ایشان را از امت و رسالتی که نسبت به ایشان دارد جدا می کند.

پی نوشت:

- (۱) سوره حجر، آیه ۲۹
- (۲) ترجمه المیزان، ج ۱۲، ص ۲۲۷، ذیل سوره حجر، آیه ۲۹
- (۳) امام علی (ع)، میزان الحکمه، ج ۶، ص ۱۴۲
- (۴) بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۸
- (۵) بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۴، ح ۴۴
- (۶) اصول کافی، ج ۲، ص ۳۲۸، ح ۹
- (۷) سوره قلم، آیه ۵۲
- (۸) اصول کافی، ج ۳، ص ۳۰، کتاب الایمان والکفر، ح ۵
- (۹) سوره کهف، آیه ۱۱۰
- (۱۰) سوره بقره، آیه ۲
- (۱۱) المیزان، طباطبائی، ج ۱، ص ۱۲۵

عنوان بحث: کوثر: معنا ، حقیقت و مصادیق

کوثر» بر وزن «فَوَعَلَ» از کثرت است و آن چیزی است که شأن آن کثرت است و کوثر خیر فراوان است.^۱

از این رو با شأن انسان کامل یعنی حقیقت انسان که وجود جامع و مجمع همه خیرات و برکات در عالم امکان محسوب می شود قابل انطباق است. همان حقیقت انسانی که عالم اکبر و افضل موجودات است. چنانکه در وصف حضرتش می خوانیم: «اشهد ان محمدا عبده و رسوله و انه سيد الاولين و الاخرين.»^۲ و نیز «خير خيرتك من خلقتك، بنى الرحمه و خازن المغفره و قائد الخير و البركه و منقذ العباد من الهلكه باذنك»^۳

تجسم اخروی کوثر که در واقع در نهاد و درون حقیقت انسانیت نهفته بوده منشاء برکات است همان است که به معدن عظمت از آن تعبیر می شود. «الهی هب لی کمال الانقطاع الیک ... فتصل الی معدن العظمه ...»^۴

کوثر با نماز و عروج نیز منطبق است زیرا عروج آدمی در نماز با عرضه ی حقایق هستی به او در این فریضه تحقق می یابد.

حقیقت وجود هر فردی درواقع شخصیت او است که در غایت سلوک و نهایت درجه ای که در حرکت به سوی انسانیت دارد شکل می گیرد. چنانکه فرمود: «و ان لیس للانسان الا ما سعی»^۵

از این رو در مورد انطباق کوثر با وجود مقدس حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) باید توجه داشت این شرافت نه به خاطر وجود مادی و جسمانی بلکه به خاطر شخصیت عظیم آن بانوی دو عالم است چنانکه در مورد آن حضرت آمده است: «آن حضرت را برای این فاطمه نامیده اند که حق تعالی او و شیعیان او را از آتش جهنم دور و جدا کرده است.»^۶

کوثری که خداوند به رسول اکرم (صلی الله علیه و اله وسلم) ارزانی داشته و حقیقت انسانیت است که وجود مبارک حضرت زهرا (سلام الله علیها) تجسم عینی آن است .

و از آنجا که ایشان ام الخیراتی است که در ذوات مقدسه فرزندان معصومش (سلام الله علیهم اجمعین) نهفته است. همه آن بزرگواران و آثار وجودی شان مصداق کوثر محسوب می شوند .

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «نحن اصل کل خیر و من فروعنا کل بر - ما اصل هر چیزی هستیم.»^۷ و در زیارت آن بزرگواران می خوانیم: «ان ذکر الخیر کنتم اوله و اصله و فرعه و معدنه و مأویه و منتهاه.»^۸

همه چیز به وساطت تکوینی و تشریعی حضرات معصومین (سلام الله علیهم اجمعین) از فیض وجود و هدایت بهره مند می شود و به عبارت دیگر هیچ چیز در عالم نیست، مگر آن که از آثار وجودی ایشان است. «بکم ينزل الغيث و بکم یمسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنهم و بکم ینفس الهم و یکشف الضر و عندکم ما نزلت به رسله»^۹

پیامبر (صلی الله علیه و اله وسلم) رابطه خود با دخت گرامی اش را این گونه بیان فرمود که «فاطمه بضعه منی»^{۱۰}

می دانیم که ظاهر آیتی است از باطن، از این رو تعبیر «بضعه» را نیز باید از هر دو دیدگاه ظاهر و باطن مورد بحث قرا داد .

بدین معنا که وجود مقدس زهرای اطهر (سلام الله علیها) و اولاد گرامی اش هم برحسب ظاهر و نسب با وجود مقدس حضرت ختمی مرتبت (صلی الله علیه و اله وسلم) متحد است و هم برحسب باطن که امر هدایت انسان ها به وسیله شخصیت والای این بزرگواران تحقق می یابد .

آیات تطهیر (احزاب/۳۳) و مباہله (ال عمران/۶۱) و سخن نبی اکرم (صلی الله علیه و اله وسلم) که فرمود: «انهم منی و انا منهم»^{۱۱} و بسیاری روایات دیگر این

امر را تأیید می نماید. «اللهم ان هؤلاء اهل بیتی و خاصی و حامتی لهم لحمی و دمهم و دمی يؤلمنی مایؤلمهم و یحزننی ما یحزنهم»^{۱۲}
و این آن خیر کثیری است که در جان پیامبر (صلی الله علیه و اله وسلم) نهفته است پیامبری که حقیقت انسانیت است.

پی نوشت:

(۱) مجمع البیان، ج ۲۷، ص ۳۰۹ و مفردات راغب، ص ۴۲۶

(۲) مفاتیح الجنان، زیارت رسول خدا (ص) از بعید

(۳) همان

(۴) مناجات شعبانیه

(۵) سوره نجم ، آیه ۳۹

(۶) ذخائر العقبی ، ص ۲۶

(۷) میزان الحکمه، ج ۱، ص ۱۶۱

(۸-۹) زیارت جامعه ی کبیره

۱۰ میزان الحکمه، ج ۱، ص ۲۲۸

(۱۱-۱۲) حدیث کساء